



کارگران زن، کارگران پیمانی و ورزش کارگری

سوری رشوند

رقم آماری ما زنان کارگر در میان شاغلین زیاد نیست: ۴/۷۴ درصد کل کارگران. اما وضعیت این تعداد زنان بسیار نابسامان است. ۸ ساعت کار یکنواخت در کارخانه و بعد کار خانگی و نیز مواجهه با کودکانی که عصبی و خسته‌اند. کودکان ما زنان کارگر در مهدکودک‌ها دو شیفته به سر می‌برند و ۹ ساعت از زندگی‌شان را در جایی می‌گذرانند که از امکانات مناسبی برخوردار نیست. مهدکودک‌ها به‌ویژه در شهرستان‌ها بیشتر رفع حاجت است تا جایی برای رشد و شکوفایی استعدادهای کودک. به‌عنوان مثال در مهدکودک (در شیفت صبح) از بچه‌های ما فقط کشیدن یک نقاشی می‌خواهند و بقیه‌ی ساعت‌ها را باید ساکت باشند و یا بخوابند. در واقع در شیفت دوم اصلاً با بچه‌کاری ندارند و آموزشی به آن‌ها داده نمی‌شود. بدین ترتیب بعد از ۹ ساعت کار، هنگامی که به خانه می‌آییم با بچه‌هایی سروکار پیدا می‌کنیم که مشکلات بسیاری دارند و ماندن در مهدکودک‌های نامناسب آن‌ها را عصبی کرده است. از سویی فشار کار یکنواخت و نگاه تحقیرآمیزی که جامعه به ما دارد، توان‌مان را می‌گیرد. هنوز که هنوز است در باور عمومی کار کردن ما زنان در حکم بی‌غیرتی شوهران‌مان قلمداد می‌شود. اگرچه این طرز تفکر بعد از انقلاب تغییراتی کرده اما در شهرستان‌ها هنوز این نگاه مسلط است. بارها اتفاق افتاده است که مدیر کارخانه از دقت زنان کارگر نسبت به مردان صحبت کرده، اما با این وجود، روز به روز از تعداد زنان کارگر کاسته می‌شود؛ به‌طوری که در عرض چندین ساله‌ی اخیر از ۸۰ زن کارگر که در کارخانه‌ی ما بودند، تنها ۱۰ نفر باقی مانده‌اند و استخدام جدیدی از زنان صورت نگرفته است. بقیه‌ی زنان بازخرید و یا بازنشسته شده‌اند و جای آن‌ها را مردان گرفته‌اند.

زنان در کارخانه‌های بزرگ مانند کارخانه‌ی ما عمدتاً در خط تولید به کارهای یکنواخت و بدون ارتقا سطح تخصصی مشغول‌اند. یکنواختی کار در بخشی که ما در آن به کار مشغول هستیم، سبب شده است که مفاصل‌های دست و انگشتان‌مان همگی ورم کرده است. ۳۰

سال دوران شغلی زنان کارگر عمدتاً بدون هیچ تغییر و یا آموزشی تا وقت بازنشستگی می‌گذرد و بعد از این دوران دیگر برای زن کارگر فرصتی باقی نمی‌ماند تا از زندگی بعد از بازنشستگی خود بهره‌بردارد؛ زیرا فرسودگی کار یکنواخت و صدماتی که آنان از این نوع کار متقبل می‌شوند، طول زندگی آنان را کوتاه می‌کند و تازه بعد از آن اگر زن کارگری فوت کند بازماندگانش نمی‌توانند از حقوق او بهره‌ای ببرند؛ در حالی که زنان کارگر مانند مردان در تمام سنوات کار، ۷ درصد بیمه‌ی خود را پرداخت می‌کنند. این مسئله به‌خاطر آن است که مرد را سرپرست خانواده می‌دانند؛ در حالی که بخش عمده‌ی زنان کارگر را زنانی تشکیل می‌دهند که نان‌آور خانواده هستند و نسبت طلاق به ازدواج در کارگران و مستخدمین زن از گروه‌های شغلی دیگر بسیار بالاتر و تقریباً دو برابر دیگر گروه‌هاست (بیش از ۵۷ درصد در سال ۱۳۶۰) و هر روز تعداد زنانی که سرپرست خانواده هستند بنابه آمار رسمی و غیررسمی افزوده می‌شود. با وجود همه‌ی این‌ها، بازماندگان ما زنان کارگر نمی‌توانند بعد از فوت ما حقوقی دریافت کنند. در واقع با توجه به این‌که طول عمر زنان کارگر کوتاه‌تر از بقیه‌ی اقشار است، نه خود زنان کارگر می‌توانند از مزایای بازنشستگی خود استفاده کنند و نه فرزندان آن‌ها. از این‌روست که طرح «بازنشستگی پیش از موعد» از طرف زنان کارگر مورد استقبال فراوان واقع شد. حتماً بارها در مورد پی‌گیری برای اجرای این طرح با مسئولین خانه‌ی کارگر، بخش خواهران، صحبت کردیم، اما متأسفانه هنوز این طرح به‌اجرا در نیامده است. زیرا سازمان بیمه از بار مالی این طرح پشتیبانی نکرد. در حالی که اکنون طرح «معافیت کارگاه‌های کمتر از ۴ نفر از رعایت قانون کار» در مجلس مطرح شده است. سال‌هاست که کارگران برای تصویب طرح «بازنشستگی پیش از موعد» تلاش می‌کنند، اما با کمال تأسف در آستانه‌ی روز کارگر نه تنها این طرح تصویب نشد بلکه این طرح جدید - معافیت کارگاه‌های کمتر از ۴ نفر - به مجلس رفته است که عده‌ی زیادی از کارگران - به‌ویژه زنان کارگر - را در معرض خطر قرار می‌دهد. زیرا بنابه آماری که آقای علیرضا محجوب داده است: «هم‌اکنون حدود ۴۰ درصد از نیروی کارگری کشور در یک میلیون و ۸۰۰ هزار کارگاه کوچک اشتغال دارند که تعداد آن‌ها به‌جز صاحب‌کاران به ۵۰۰ هزار نفر می‌رسد» و بر اساس آمار موجود بیشترین حوادث و سوانح کارگری در کارگاه‌های کوچک اتفاق می‌افتد که در صورت تصویب طرح مذکور کارگرانی که به این حوادث شغلی گرفتار می‌شوند از سوی کارفرما مورد پشتیبانی واقع نخواهند شد؛ زیرا آن‌ها دیگر مشمول قانون کار نیستند.

زنان نیز که عمدتاً در کارگاه‌های کوچک تولید پوشاک کار می‌کنند از این طرح ضربه‌ی فراوانی خواهند دید و یا کارگران ناوایی‌ها که در هر ناوایی ۲ یا ۳ نفر بیشتر کارگر ندارند، از شمول قانون کار خارج می‌شوند و امنیت شغلی و جانی آن‌ها هرچه بیشتر در خطر می‌افتد. در هر حال چنین طرح‌هایی که به بهانه‌ی پشتیبانی از تولید ارائه شده است، در واقع با بی‌پشتوانه کردن کارگران، آنان را از دلبستگی به کار و حرفه‌ی خود دلزده می‌کند و در نتیجه در درازمدت تأثیر منفی در روند تولید خواهد داشت. زیرا در تولید یک طرف قضیه را کارگران تشکیل می‌دهند و هرچه آنان به کار خود دلبسته‌تر و احساس مشارکت بیشتر کنند، طبعاً محصولات با کیفیت بالاتر ارائه خواهند داد.

سیستم واگذاری کار به پیمان‌کاران

در چند ساله‌ی اخیر واگذاری کار به شرکت‌های پیمان‌کاری از سوی مدیریت کارخانه‌ها افزایش یافته است. بدین ترتیب که مدیر کارخانه با پیمان‌کار قراردادی می‌بندد و به‌ازای تحویل حجم معینی از کار، مبلغ مشخصی تعیین می‌شود. این سیستم کار در کارخانه‌ها سبب شده که دو دسته کارگر به‌وجود آید: کارگران پیمانی و کارگران استخدامی.

شرکت‌های پیمان‌کاری کارگرانی را به‌صورت قراردادی و برای مدت محدودی استخدام می‌کند. این کارگران که عمدتاً دیپلمه یا دانشجو هستند، بدون هیچ پشتوانه و آینده‌ای برای مثلاً ۳ ماه به کار گماشته می‌شوند و تضمین ادامه‌ی کارشان انجام حجم هرچه بیشتر کار است. این درحالی است که کارگران استخدامی نیز در کنار آن‌ها مشغول به کار هستند و کارگران پیمانی را رقیبی برای خود قلمداد می‌کنند؛ زیرا مدیریت ترجیح می‌دهد کارگران استخدامی بازخرید شوند و همه‌ی کار را به پیمان‌کاران بدهد. زیرا به‌نفع مدیریت کارخانه است که کار را به دست پیمان‌کاران بسپارد و دغدغه و مشکل کارگران استخدامی را نداشته باشد و هزینه‌هایش کاهش یابد؛ زیرا پیمان‌کاران کارگران را موقتی به کار می‌گیرند و این مسئله سبب می‌شود که به آسانی از کارگران پیمانی کار بکشند و آن‌ها هم عمدتاً به فکر آمار کار هستند و نه کیفیت. زیرا پیمان‌کار از آن‌ها آمار هرچه بالاتر می‌خواهد و این مسئله کیفیت کار را پایین می‌آورد و از سوی کارگران پیمانی توقع کمتری دارند و در نتیجه کارگران مطلوب‌تری برای مدیریت به حساب می‌آیند. از طرف دیگر بین کارگران پیمانی و استخدامی رقابتی ایجاد می‌شود و در واقع هر دو گروه با توجه به تزلزل موقعیت‌شان از سوی گروه دیگر، با توقع کمتری کار می‌کنند و خواسته‌هایشان تنزل پیدا می‌کند؛ زیرا چنانچه هر کدام

شکایتی از وضعیت داشته باشند، گروه دیگری هست که جایگزین شود. البته کارگران پیمانی وضعیت بسیار نامطلوب‌تری دارند؛ زیرا اگر حادثه‌ای در حین کار برایشان پیش بیاید معمولاً پیمان‌کار مسئولیتی نمی‌پذیرد و از آن‌جایی که آن‌ها موقتی هستند و هیچ‌گونه پوشش و حمایتی از سوی وزارت کار آن‌ها را پشتیبانی نمی‌کند، در صورت ایجاد سانحه و عواقب بعدی آن، دست‌شان به‌جایی بند نیست؛ زیرا حوادث شغلی در کارخانه‌ها معمولاً شدید است و ای بسا پس از بهبود اولیه، چندین سال بعد عواقب آن بروز می‌کند.

در هر حال سیستم واگذاری کار به پیمان‌کار از سوی مدیریت کارخانه‌ها هر سال افزایش می‌یابد و حجم عظیمی از کارگران پیمانی به‌وجود آمده که هم خود آینده‌ای ندارند و هم آینده‌ی شغلی کارگران استخدامی را به‌خطر می‌اندازند و سطح خواسته‌های هر دو طرف با این رقابت کاهش می‌یابد. البته پیمان‌کاران عمدتاً کارگران مرد استخدام می‌کنند. به‌عنوان مثال حدود ۵۰۰ کارگر پیمانی در کارخانه‌ی ما وجود دارد که همگی مرد هستند.

ورزش کارگری

ورزش یکی از عوامل مهمی است که بیماری‌های ناشی از کار یکنواخت در کارخانه را تخفیف می‌دهد. از این زاویه یکی از خواسته‌های کارگران به‌ویژه زنان ایجاد امکانات ورزشی و ساعت ورزش برای کارگران است. مدیران کارخانه‌ها نیز باید به این خواسته‌ی انسانی کارگران توجه کنند. اما ورزش کارگری در شهرستان‌ها و در کارخانه‌های بزرگ به مسئله‌ای تبلیغاتی برای شرکت‌ها تبدیل شده است. مدیریت کارخانه‌ها به‌جای این‌که برای ورزش کارگری هزینه کنند، میلیون‌ها تومان صرف خرید بازیکن‌های حرفه‌ای می‌کنند. در واقع آن‌ها با خرید بازیکنان حرفه‌ای در رشته‌های مختلف - بسته به نوع ورزشی که در هر شهر طرفدار دارد - سعی می‌کنند در بازی‌های تیمی اول شوند و از این طریق اسم آن شرکت مطرح شود. آن‌ها به‌جای این‌که مثلاً سالنی برای کارگران اجاره کنند تا آن‌ها بتوانند ساعتی را به ورزش اختصاص دهند و از بین کارگران کارخانه ورزش‌کار تربیت کنند و امکانات ورزشی در اختیار آنان بگذارند، پول‌های کلان (از صندوق کارخانه) صرف خرید بازیکنان حرفه‌ای می‌کنند و بعد آن‌را به حساب ورزش کارگری می‌گذارند. در هر حال، آنچه در این مجموعه سیاست‌ها به‌فراموشی سپرده شده است، آینده و زندگی کارگر است یعنی عامل اصلی تولید. درحالی‌که کشور اکنون به‌رشد تولید و بهبود کیفیت کالاهای تولید محتاج است. و این امر بدون بهبود کیفیت زندگی کارگر امکان‌پذیر نیست! ■

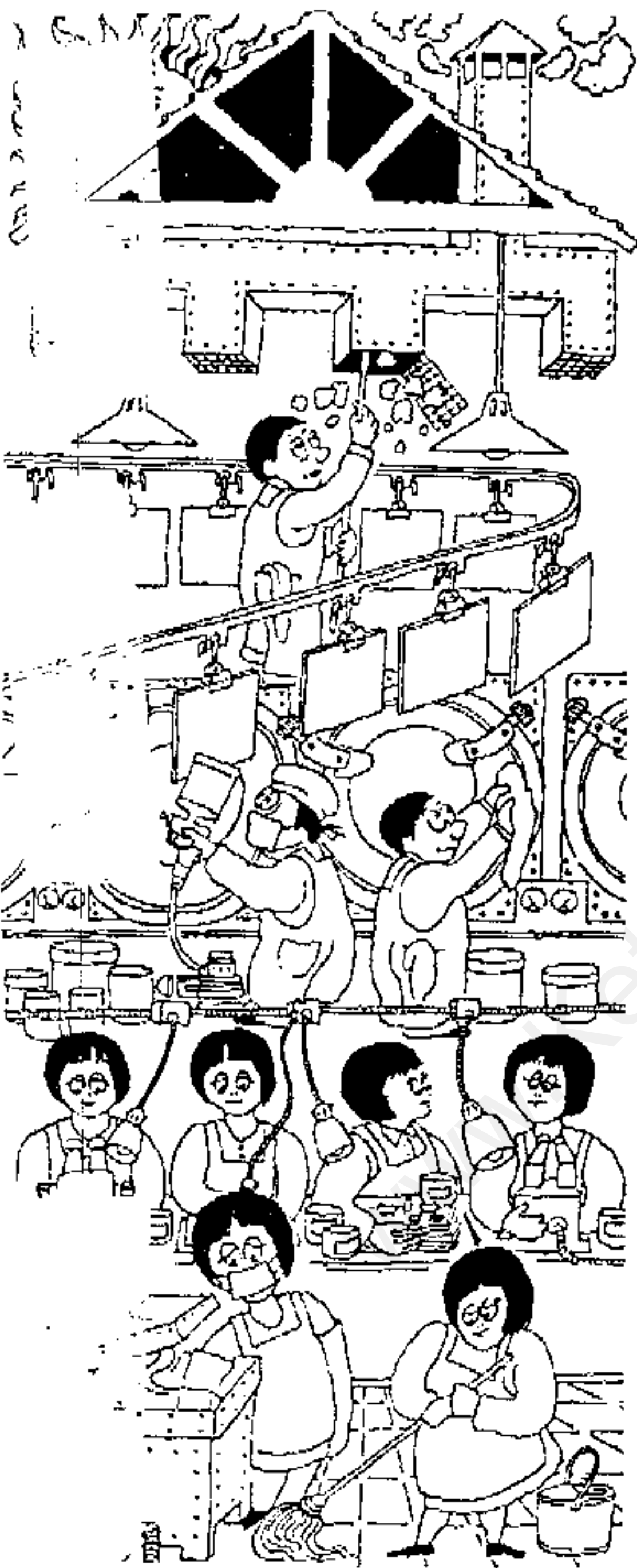
سه‌م زنان کارگر از سوانح شغلی

محمد صفوی

طی دودهمی گذشته، سخن‌گویان و برنامه‌ریزان «اقتصاد جهانی» پیوسته مدعی شده‌اند که رشد شرکت‌های بزرگ جهانی و به‌ویژه «جهانی شدن اقتصاد» به ایجاد کار، توزیع عادلانه‌ی ثروت و رفاه عمومی منتهی خواهد شد و در نتیجه، شرایط کار و زندگی کارگران بهبود خواهد یافت. تا آن‌جا که به حوادث و سوانح شغلی، شرایط دشوار کار و مسائل ایمنی در محیط‌های کارگری مربوط می‌شود، آمار و اخبار تکان‌دهنده‌ی مربوط به سوانح شغلی، که توسط سازمان جهانی کار (O.I.L.) و صدها اتحادیه‌ی کارگری، نهادهای مترقی غیردولتی و گروه‌های مستقل زنان در سراسر گیتی منتشر شده‌است، نشان می‌دهد که این ادعای نظام کنونی حاکم بر جهان، یکی از دروغ‌های بزرگ زمانه‌ی ماست!

حقیقت روزمره‌ی زندگی میلیون‌ها کارگر مزدبگیر تصویری خلاف این ادعا را نشان می‌دهد. هر ساله میلیون‌ها مزدبگیر - به‌ویژه زنان کارگر - در کشورهای مختلف جهان، ضمن دست‌وپنجه نرم‌کردن با فقر هولناک، بی‌حقوقی محض، ترس از بیکار شدن، کمبود و سوءتغذیه،

تحقیر مداوم و صدها گرفتاری دیگر، بر اثر سوانح شغلی دچار مرگ، نقص عضو، و بیماری‌های جسمی و روانی ناشی از محیط جهنمی کار می‌شوند.



سازمان جهانی کار طبق یک آمار محافظه کارانه اخیراً اعلام کرده است که هر سال بیش از ۲۲۰ هزار کارگر بر اثر سوانح و حوادث مرگبار شغلی جان خود را از دست می دهند.^۱ با این که ماده ی ۲۳ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، مصوبه ی ۸ کنوانسیون ۱۹۴۸، به صراحت تأکید می کند که هر شخصی حق دارد که شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خود خواستار باشد و با این که سازمان جهانی کار بر اثر مبارزات کارگران و فعالیت های روشنفکران و سازمان های زنان طرفدار کارگران، تاکنون بیش از ۵۰ مصوبه در مورد مسائل مختلف بهداشتی و ایمنی صادر کرده است، لیکن صاحبان صنایع و مدیریت شرکت های بزرگ و واسطه هایی که به قیمت جان کارگران برای این شرکت های جهانی دلالتی می کنند، بی اعتنا به تمامی مصوبه های جهانی، این حق مسلم کارگری و این بنیادی ترین اصول حقوق بشر یعنی برخورداری از محیط کار ایمن و بهداشتی را مرتباً زیر پا می گذارند. در عوض آن چه را که به کارگران تحمیل می کنند عبارت است از: محیط کاری فاقد معیارها و ارزش های ایمنی و بهداشتی، ساعات کار طولانی و روند تولیدی نظامی گونه و تکراری، تجهیزات و ماشین آلات فاقد حفاظ و پوشش ایمنی، فضای آلوده به دود و غبار و مواد شیمیایی و کشنده، عدم دسترسی کارگران به امکانات آموزشی و اطلاعاتی که در عرصه ی ایمنی و بهداشت وجود دارد و حضور مدیریت خشن و بی اطلاع از خطراتی که حوزه ی کار، جان و زندگی کارگران را تهدید می کند!

علاوه بر این ها، بی بهره بودن کارگران در برخی از کشورهای جهان سوم و یا در حال توسعه از داشتن تشکلهای کارگری سالم و مستقل و خودجوش که در راستای منافع صنفی، حقوقی، بهداشتی و ایمنی آنان حرکت نماید، خصوصاً عدم دسترسی زنان کارگر و کارگران مهاجر و کودکان کارگر که عموماً در حاشیه های ترین بخش های کارگری مشغول جانکندن هستند، در مجموع برای میلیون ها کارگر شرایط و فضایی به وجود آورده است که می توان گفت محل کار آنان هیچ گونه شباهتی به یک محل کار انسانی و عادلانه ندارد. نظام پیچیده و خشن حاکم بر جهان با سیاستی که در حوزه ی اشتغال میلیون ها کارگر جهان در پیش گرفته است، گویی محل کار را تبدیل به جبهه ی جنگی کرده است که تلفات یک سویه ی

۱- این آمار می تواند بیشتر باشد؛ زیرا کارگرانی که در حاشیه های ترین بخش کارگری کار می کنند (و بخش غیررسمی کارگران را تشکیل می دهند) از اتحادیه ی کارگری برخوردار نیستند؛ یعنی قوانین کار دولت ها شامل آن ها نمی شود. سوانح این بخش کارگری نه در جایی ثبت می شود و نه به عنوان سوانح شغلی به سازمان جهانی کار (ILO) گزارش می شود.

آن فقط متوجهی کارگران و خانواده‌ی آنان است. هر سال بیش از ۲۲۰ هزار کارگر در این جبهه‌ی جنگِ ناعادلانه موسوم به «جبهه‌ی کار» جان خود را از دست می‌دهند! به عبارت دیگر در هر روز بیش از ۶۰۰ کارگر و یا در هر ساعت بیش از ۲۵ کارگر در میان چرخ‌دنده‌ی کارخانه‌ها و در میان انبوه مواد شیمیایی و کشنده، بر اثر سوانح شغلی جان می‌بازند یعنی در هر ساعت بیش از ۲۵ خانواده‌ی کارگر در جهان به عزا می‌نشینند.

در بسیاری از کشورهای صنعتی از جمله کشور کانادا که ظاهراً به لحاظ رعایت حقوق بشر جزء گل‌های سرسید کشورهای صنعتی است و چندین بار توسط سازمان ملل متحد به عنوان کشور شماره‌ی یک و یا بهترین کشور به جهانیان معرفی شده‌است، یعنی در کشوری که سال‌هاست قانون غیرانسانی اعدام در آن لغو شده‌است، سوانح دلخراش کارگری و فضای آلوده‌ی بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها بیش از جوخه‌های اعدام، جان و هستی کارگران کانادایی را می‌گیرد. تا ۱۵ سال پیش که جمعیت کارگران کانادا رقمی معادل ۸ میلیون نفر را تشکیل می‌داد، در هر ۶ ساعت یک کارگر به خاطر سوانح شغلی جان خود را از دست می‌داد و در هر ۷ ثانیه یک کارگر مجروح می‌شد.^۱

امروزه با پایین آمدن شمار کارگران در کانادا به حدود ۳ میلیون و از طرفی، مبارزات بی‌وقفه‌ی کارگران و اتحادیه‌های کارگری در جهت افزایش ایمنی و بهداشت کارگران، طبق آمار منتشره از جانب کنگره‌ی کار کانادا، در هر ۵۱ ثانیه یک کارگر کانادایی دچار سانحه‌ی شغلی می‌شود. کارگران مهاجر که بخش عظیم نیروی کار در کانادا را تشکیل می‌دهند و معمولاً به زبان‌های رسمی کانادا - انگلیسی و فرانسوی - تسلط ندارند و همین‌طور با قوانین کار و مقررات ایمنی و بهداشتی آشنایی ندارند و یا برخوردار از اتحادیه‌های کارگری نیستند (در کانادا حدوداً ۳۸٪ از کارگران و در امریکا حدوداً ۱۸٪ کارگران دارای تشکل کارگری هستند.) از قربانیان درجه اول سوانح کارگری در کانادا هستند. زنان کارگر نیز بیش از همه در معرض سوانح شغلی قرار دارند. طبق گزارش سال ۱۹۹۵ توسعه‌ی انسانی سازمان ملل متحد «زنان چه در کشورهای صنعتی پیشرفته و چه در کشورهای در حال توسعه، ساعات کارشان طولانی‌تر است و سخت‌تر از مردان کار می‌کنند.»^۲ به همین خاطر است که با جذب بیشتر زنان به بازار کار کانادا، جایی که کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و اندازه‌ی ماشین‌آلات و نوع کار برای کار مردان و با اندازه‌های مردانه طراحی شده، شاهدیم که سوانح شغلی در میان زنان روندی فزاینده را نشان می‌دهد. پنی کوم در کتاب کارگران زخمی^۳

می‌نویسد: در دهه‌ی ۹۰ بیش از پیش شاهدیم که کارگران دچار بیماری شغلی نظیر درد کمر - شانه - گردن و بازو و دست می‌شوند؛ زیرا کارها به صورت «اندام وار»^۱ نیستند.

بیشتر این جراحات مربوط به زنان کارگری است که ساعت‌ها پشت صندوق‌های پول فروشگاه‌ها به عنوان صندوق‌دار و یا زنانی که در خیاط‌خانه‌ها و کارگاه‌های لباس‌دوزی کار می‌کنند و یا در خط تولید وسایل الکترونیکی که هر روزه مجبورند ساعت‌ها یک نوع کار را بارها و بارها تکرار کنند، و یا زنانی که در بخش بسته‌بندی مواد غذایی و گوشتی کار می‌کنند و یا منشی اداره‌ها که در هر ساعت تا ۱۰ هزار بار مجبورند که کلیدهای کامپیوتر و یا ماشین‌تحریر را فشار بدهند. خانم پنی کوم در ادامه می‌نویسد: «تنها در استان بریتیش کلمبیای کانادا، در عرض ۱ سال بیش از ۱۰۰ هزار کارگر که اکثریت آنان را زنان تشکیل می‌دهند، دچار بیماری‌های دردناک ماهیچه و عصبه، ناشی از انجام کارهای تکراری و غیراندام‌وار شده‌اند»^۵ طبق آمار اداره‌ی تأمین اجتماعی استان بریتش کلمبیا در هر هفته ۳ کارگر در این استان بر اثر سوانح کاری کشته می‌شوند، چهار کارگر عضوی از بدن خود را از دست می‌دهند و ۸۱ کارگر برای همیشه ناتوان و زمین‌گیر می‌شوند.^۶

یکی دیگر از حوادث تلخ و دردناک شغلی مربوط به بیماری‌هایی است که کارگران در حین کار به آن دچار می‌شوند. برای نمونه بیماری سرطان در میان کارگران کشورهای صنعتی طی دو دهه‌ی گذشته رشد فزاینده‌ای داشته‌است که از جمله می‌توان از کارگرانی یاد کرد که با مواد شیمیایی و ترکیبات شیمیایی خطرناک نظیر آزبست کار کرده‌اند که اکثراً بعد از گذشت چند سال شیوع انواع سرطان در آنان مشاهده شده‌است.^۷ به همین شکل رشد سرطان پستان و ریه در میان زنان کارگر در امریکای شمالی طی یک دهه‌ی گذشته روندی صعودی داشته‌است. مطالعات و تحقیقاتی که اخیراً انجام شده‌است، نشان می‌دهد زنانی که در میان انبوه کامپیوترها و ماشین‌های فکس و چاپ و فتوکپی‌ها و وسایل الکترونیکی کار می‌کنند شیوع سرطان سینه در آنان نرخ فزاینده‌ای داشته‌است. برای نمونه: «در میان ۵۰ زن کارگری که برای کمپانی تلفن کانادا (BELL) کار می‌کنند، ۵ نفر از آنان به خاطر کار در میان امواج الکترونیکی و مغناطیسی که از کامپیوترها و از پشت دستگاه‌ها به بیرون نشت می‌یابد، دچار سرطان سینه شده‌اند»^۹

۱- ORGANAMIC وقتی می‌گوییم کار «اندام‌وار» نیست که سطح کار از اندازه‌ی کارگر بالاتر یا پایین‌تر باشد و کارگر مرتباً مجبور باشد خم و راست شود.

سرطان ریه در میان زنان شاغل دومین سرطانی است که در حال رشد است. طی ۲۰ سال گذشته میزان رشد سرطان ریه در میان زنان کارگر آمریکای شمالی که در فضاهای آلوده تحت استرس بیش از حد کار می‌کنند و در معرض تماس با هزاران نوع مواد شیمیایی و دود و هوای آلوده هستند دو برابر شده است.^۹

به این ترتیب در پس ظاهر زیبایی که کشور کانادا از خود در عرصه‌ی احترام به حقوق بشر به جهانیان نشان می‌دهد، شاهد هستیم که چگونه ابتدایی‌ترین مسئله‌ی حقوق بشر و حقوق کارگران به‌طور سیستماتیک زیر پا گذاشته می‌شود. تا جایی که تاریخ‌نگار کانادایی، کن مک‌نات می‌نویسد: «بیشترین عمل جنایتکارانه‌ای که در کانادا به وقوع می‌پیوندد نه در کوچه‌ها و خیابان‌هاست، بلکه در نهادی به نام نهاد کار است.»^{۱۰}

کیم مودی، یکی از فعالین صاحب‌نام در جنبش کارگری آمریکا، می‌نویسد: «از آن‌جا که کمپانی‌های بزرگ اتمبیل‌سازی هر روزه در تلاش‌اند که هزینه‌ی تولید را کاهش دهند، حاصل این بوده‌است که زندگی و سلامت هزاران کارگر که در این صنعت کار می‌کنند با خطر جدی روبه‌رو بشود تا جایی که میزان سوانح شغلی و جراحات کارگری در صنعت اتمبیل‌سازی بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۲ پنج بار بیشتر از میزان متوسط جراحات کارگری در دهه‌ی ۸۰ میلادی است. در بسیاری از صنایع آمریکا میزان حوادث کارگری در دهه‌ی ۹۰ میلادی نسبت به دهه‌ی ۸۰ میلادی شکل فزاینده‌ای داشته‌است.»

در اروپا نیز این روند بیمارگونه به شدت ادامه دارد. روند رو به صعود حوادث شغلی و جراحات کارگری در اروپا به حدی است که یک مرکز سوانح کارگری در لندن اعلام کرده‌است: «آمار حوادث شغلی و بیماری‌های شغلی به شدت در حال افزایش است. این نشان‌دهنده‌ی آن است که صاحبان صنایع و مدیریت کارخانه و شرکت‌های بزرگ و کوچک هیچ‌گونه ارزشی برای نیروی کار کارگران قائل نیستند. آنان به کارگران به عنوان کالای یک‌بار مصرف نگاه می‌کنند که باید برای تولید بیشتر استثمار شوند و هرگاه آسیب دیدند و از کار افتاده شدند مثل یک تکه آشغال و یا اشیایی دورریختنی با آنان رفتار بشود.»^{۱۱}

در کشورهای «در حال توسعه» نیز شرایط و فضای غیربهداشتی و غیرایمنی کار به مراتب دردناک‌تر و اسفناک‌تر است. در این کشورها همانند آنچه در کشورهای صنعتی می‌گذرد، مسئله‌ی بهداشت و ایمنی کار به عنوان یک حق پایه‌ای و اساسی کارگری به‌شمار نمی‌آید و کارگران مثل کالای یک‌بار مصرف دسته، دسته قربانی سوانح و حوادث ناگوار

شغلی می‌شوند. از یک سو حضور دولت‌هایی که به مصوبه‌های بین‌المللی کارگری احترام نمی‌گذارند و برای جذب و جلب شرکت‌های بزرگ جهانی و چندملیتی اقدام به هرگونه خوش‌خدمتی می‌کنند و از سوی دیگر کم‌سوادی و بی‌اطلاعی کارگران از بنیادی‌ترین حقوق خود، در مجموع شرایط اسفناک‌تری را به وجود آورده‌است که کارگران، خصوصاً زنان و کودکان کارگر، به خاطر نبود وسایل ایمنی و بهداشتی و پیش‌گیرنده به تدریج و یا دفعتاً به هلاکت می‌رسند.

امروزه کشورهای بزرگ صنعتی و هزاران شرکت بزرگ چند ملیتی که برای کسب سود و بهره‌وری بیشتر مثل مور و ملخ به کشورهای جهان سوم حمله‌ور شده‌اند، بی‌اعتنا به همه‌ی ارزش‌های اجتماعی و انسانی، به کشورهای جهان سوم به مثابه‌ی یک آشغال‌دانی بزرگ نگاه می‌کنند. به همین خاطر بسیاری از ماشین‌آلات قدیمی و غیرایمنی و هزاران نوع مواد شیمیایی را که در کشورهای جهان سوم هیچ‌گونه کنترل مؤثری بر روی آنان وجود ندارد و استفاده از آنان در کشورهای صنعتی و پیشرفته (بر اثر مبارزات کارگران و کوشش طرفداران محیط زیست ممنوع شده‌اند) به این کشورها سرازیر کرده‌اند. به همین خاطر ماشین‌های پرسروصدا و غیرایمنی، انواع مواد شیمیایی، نبودن وسایل ایمنی و اطفاء حریق در کارخانه‌ها به صورت یک خطر جدی جان میلیون‌ها کارگر در کشورهای جهان سوم را تهدید می‌کند. به طوری که دبیر کل خانه‌ی کارگر در تاریخ ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۸ اعلام کرد که در ایران «سالانه ۱۰ هزار نفر کارگر بر اثر خطرات ناشی از کار در کارگاه‌های کشور جان خود را از دست می‌دهند». علیرضا محجوب با اعلام این مطلب اضافه می‌کند: «نیمی از این افراد به دلیل نبود شرایط ایمنی کار در کارگاه‌های کوچک جان می‌بازند».^{۱۲}

در گزارش «مرکز مراقبت از نیروی کارگران آسیا» که مقر آن در هنگ‌کنگ است می‌خوانیم: در جنوب چین جایی که به نام «مناطق آزاد تجاری» و یا جایی که محصولات صادراتی برای کشورهای امریکای شمالی و اروپا ساخته می‌شود، از ۳۸ کارخانه‌ی کفش‌سازی مثل «نایک» و «ری‌بوک» که به فعالیت مشغول‌اند ۹۰٪ از کارگران این کارخانه‌ها رازنان جوانی تشکیل می‌دهند که از روستاهای چین برای کارکردن آمده‌اند. این زنان جوان بدون این‌که به آنان آموزشی در عرصه‌ی ایمنی و بهداشت داده شده‌باشد، بدون هیچ‌گونه وسایل ایمنی و حفاظتی به‌طور مستقیم با مواد شیمیایی از جمله بنزین، که ماده‌ای سرطان‌زاست و یا چسب‌هایی که تهوع‌آور و باعث بیماری‌های تنفسی نظیر آسم، ناراحتی

ریه و سرگیجه می شود، کار می کنند.^{۱۳}

اکثر اسباب بازی های کودکان که در اروپا و امریکای شمالی و دیگر کشورهای جهان به فروش می رسد، در کشورهای آسیایی توسط زنان کارگر در کارخانه هایی شبیه قفس های آهنی بزرگ، ساخته می شوند. اکثر این کارخانه ها فاقد وسایل خاموش کردن آتش هستند و در و پنجره های آنها همیشه قفل هستند که مبادا کارگری دقیقی زودتر از موعد مقرر از کارخانه خارج بشود و یا اسباب بازی و یا کالایی دزدیده شود. بنابراین، هنگام وقوع سوانحی نظیر آتش سوزی های متعددی که طی سال های اخیر در این کارخانه ها اتفاق افتاده، کارگران جوان این کارخانه ها که غالباً زن هستند زنده، زنده در آتش سوخته اند. طی نیمه ی اول دهه ی ۹۰ بیست هزار کارگر چینی تحت شعار «پیش به سوی مدرنیسم» که از جانب مسئولان دولتی چین طرح شده است، در این آتش سوزی ها جان داده اند.^{۱۴}

کارخانه کی هینج یک کارخانه ی اسباب بازی است که توسط یک کمپانی هنگ کنگی در کشور ویتنام دایر شده است. ۹۰٪ از کارگران این کارخانه را زنان جوانی تشکیل می دهند که سن آنان بین ۱۶ تا ۱۹ سال است که ۷ روز هفته را بدون وقفه کار می کنند. روزی ۱۰ ساعت کار سخت و طاقت فرسا که برای هر ساعت کاری معادل ۸ سنت امریکایی به آنان پرداخته می شود. در ماه اگر مریض نشوند و ۷ روز هفته را هم کار بکنند حقوق ماهانه آنان حدوداً ۳۵ دلار امریکایی خواهد شد. در این کارخانه اسباب بازی های متفاوتی برای رستوران زنجیره ای و همبرگر فروشی مک دونالد تولید می شود. این اسباب بازی ها در شعبه های زنجیره ای مک دونالد همراه با خرید همبرگر مجانی بین کودکان در آمریکا و کانادا و اروپا و دیگر کشورهای مک دونالد در آنها شعبه دارد توزیع و پخش می شود. در این کارخانه برای ساختن اسباب بازی ها از ده ها مواد شیمیایی و کشنده و سمی استفاده می شود که هیچ گونه کنترلی چه از جانب کمپانی مک دونالد و چه از جانب مسئولان وزارت کار ویتنام بر آنان وجود ندارد. در نتیجه کسانی که قربانی می شود، زنان کارگر جوانی هستند که هیچ گونه دانش و اطلاعاتی در مورد این مواد شیمیایی و هیچ نوع وسایل ایمنی و بهداشتی برای مراقبت از خود در اختیار ندارند. «به همین خاطر در ماه فوریه ۱۹۹۷ میلادی ۲۲۰ کارگر زن به طرز شدیدی بیمار شدند. علت بیماری آنان استفاده ی بیش از حد از استون - ماده ای که برای رقیق کردن رنگ به کار می رود - تشخیص داده شد.»^{۱۵}

در کره ی جنوبی (پیش از آغاز مبارزات نوین کارگری در اواخر دهه ی ۸۰ میلادی)

کارگران بیش از ۵۴ ساعت در هفته کار می‌کردند و آمار سوانح شغلی در این کشور جزء بالاترین ارقام در دنیا بود؛ «روزی ۵ کارگر بر اثر سوانح شغلی جان خود را از دست می‌دادند و هر روزه ۳۹۰ کارگر به طرز شدیدی مجروح می‌شدند.»^{۱۶}

به همین ترتیب شاهد رشد حوادث ناگوار کارگری در تایلند طی دهه‌ی ۹۰ میلادی هستیم. طبق آمار اداره‌ی تأمین خدمات اجتماعی و درمانی طی سال ۱۹۹۳ میلادی ۱۰۵۰۰۰ کارگر دچار سانحه‌ی شغلی شدند که این رقم در سال ۱۹۹۴ به ۱۸۶ هزار و در سال ۱۹۹۵ به ۲۱۶ هزار نفر رسید.^{۱۷} نمونه‌ای از سوانح شغلی در تایلند مربوط به آتش‌سوزی در کارخانه‌ی اسباب‌بازی سازی کی در است که به گفته‌ی کارشناسان آتش‌سوزی و سوانح کارگری «این حادثه بدترین نوع آتش‌سوزی بوده است که در تاریخ حوادث کارگری در جهان اتفاق افتاده است. در این آتش‌سوزی ۱۸۸ کارگر زنده زنده در آتش سوختند و ۳۶۰ کارگر به طرز وحشتناکی دچار جراحات عمیق شدند. ۹۰٪ از کارگرانی که در این آتش‌سوزی جان خود را از دست دادند، زنان جوان کارگر بودند.»^{۱۸}

سوانح شغلی دیگر در کشورهای دیگر که نظام فعلی حاکم بر جهان از آنان به عنوان «معجزه‌های اقتصادی» و یا «ببرهای آسیایی» یاد می‌کند، عبارت است از استفاده‌ی وسیع از انواع و اقسام مواد شیمیایی مرگبار. در حالی که بر اثر مبارزات کارگران و فعالان مدافع حقوق کارگر، استفاده از برخی مواد شیمیایی خطرناک و بیماری‌زا در کشورهای پیشرفته صنعتی ممنوع شده است، کشورهای جهان سوم نظیر اندونزی تحت حاکمیت نظامیان، طی دهه‌ی ۹۰ تبدیل به پایگاهی شده است که انواع و اقسام مواد شیمیایی و خطرناک بدون کنترل مؤثر تولید می‌شود. کمپانی بزرگ بایر (آلمانی) بزرگ‌ترین سازنده و تولیدکننده‌ی مواد شیمیایی و دارویی در اندونزی است که شبکه‌ی وسیعی از تولیدات خود را به ارزش ۸۰۰ میلیون مارک در آنجا مستقر کرده است. از ۲۰۰۰ کارگر این کارخانه، ۱۷۰۰ نفر آن را زنان کارگر تشکیل می‌دهند که با قراردادهای ۳ ماهه در این کارخانه کار می‌کنند. در گزارشی که کارگران این کارخانه تهیه کرده‌اند آمده است: «اخیراً ۶۰ کارگر که در بخش مخلوط کردن مواد و در بخش دیگری که مواد مخلوط شده را به شکل‌های گوناگون درمی‌آورند، دچار بیماری تنفسی شده‌اند. آنان دچار آبریزش شدید بینی شده و خلط غلیظ و زیاد در مجاری تنفسی آنان جمع شده است. ۱۵ زن کارگر که باردار بودند و به‌طور مستقیم با مواد شیمیایی در تماس قرار داشتند، پس از خونریزی فراوان مجبور به سقط جنین شده‌اند.»^{۱۹} به این مجموعه‌ی

وحشت و تروری که نظام فعلی حاکم بر جهان به خیل عظیم کارگر تحمیل کرده است، شاهد حضور میلیون‌ها کودک کارگر هستیم که تحت بدترین شرایط در کارگاه‌های قالی‌بافی و اسباب‌بازی‌سازی و یا ترقه‌سازی و نظایر آنها در هند و پاکستان و نپال و بنگلادش و... مشغول به کار هستند. میلیون‌ها کارگر جنسی (دختر و پسر) نیز در تایلند و فیلیپین، سری‌لانکا و دیگر کشورها در بدترین شرایط کاری پیوسته مورد تجاوز و شکنجه از جانب مشتریان خود قرار می‌گیرند. در واقع محیط کاری این کارگران جنسی، که هیچ‌گونه قوانین حمایت‌کننده‌ای برای آنها وجود ندارد، غیرایمنی‌ترین و غیربهداشتی‌ترین شرایط کاری را برای آنان به وجود آورده است. هر سال که می‌گذرد بیماری‌کشنده‌ی ایدز و سایر بیماری‌ها، جان این کارگران جنسی را در معرض نیستی و مرگ قرار می‌دهد. در کشور بنگلادش ظرف ۶ ماه گذشته ۵۸ آتش‌سوزی در کارخانه‌های لباس‌دوزی اتفاق افتاده است که ۱۱۷ کارگر زن در آتش‌سوزی‌ها جان خود را از دست داده‌اند.^{۲۰}

در کشور ما نیز حوادث ناگوار شغلی جان و زندگی کارگران را به شدت تهدید می‌کند و با توجه به آمار منتشره از جانب مسئولان خانه‌ی کارگر، شرایط غیرایمنی و غیربهداشتی بسیاری از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و تأسیسات صنعتی شرایط دشواری را برای کارگران و خانواده‌های آنان به وجود آورده است.

حسین صدوقی، رییس خانه‌ی کارگر، سال گذشته (۱۳۷۷) اعلام کرد: «از ابتدای سال تاکنون (طی ۹ ماه) ۱۲۰ هزار کارگر در کشور دچار سانحه شده‌اند». صدوقی افزود: «تجهیزات ایمنی کارگاه‌ها یکی از مباحث اصلی ایجاد مراکز صنعتی است، ولی حدود ۲۰٪ از آنها نکات ایمنی را رعایت نمی‌کنند. نبود تجهیزات ایمنی و بهداشتی در مراکز صنعتی، زمینه‌ساز سوانحی از قبیل قطع عضو، فوت و سایر خسارات جسمانی است.»^{۲۱} در همین زمینه دبیر کل خانه‌ی کارگر در اشاره به سوانح شغلی در ایران گفت: «هم‌اکنون حدود ۴۰٪ از نیروی کارگری کشور در یک میلیون و هشتصد هزار کارگاه کوچک (بدون حداقل شرایط ایمنی کار) اشتغال دارند که تعدادشان به ۵۰۰ هزار نفر می‌رسد.»^{۲۲}

آن‌طور که از هر دو آمار بالا برمی‌آید، جراحات ثبت شده شامل کارگرانی است که بر اثر سوانح شغلی جان خود را از دست داده‌اند و یا دچار نقص عضو شده‌اند و یا به آنان خسارت جدی وارد شده است. در هر دو آمار اشاره‌ای به کارگرانی که دچار بیماری شغلی شده‌اند و یا کارگرانی که در معرض تماس مستقیم با مواد شیمیایی دچار بیماری شده‌اند و

نیز کارگرانی که تحت استرس کاری و ساعات طولانی کار و یا انجام دو شیفت کاری در روز دچار بیماری‌های گوناگون و یا سکت‌های قلبی شده‌اند نشده‌است.

باید پرسید که این سوانح شغلی از چه نوعی هستند؟ آیا پیشنهادات پیشگیری کننده‌ای از جانب مسئولین به شرکت‌ها و کارخانه‌هایی که حوادث ناگوار کارگری در آن‌ها بالاست ارائه شده‌است؟ سهم کارگران مهاجر که جزء حاشیه‌ای‌ترین بخش کارگری در ایران هستند و معمولاً با انجام کارهای سخت و دشوار به زندگی خود ادامه می‌دهند تا چه اندازه است؟ سهم زنان کارگر از جراحات و سوانح شغلی تا چه اندازه است و سوانح شغلی آنان از چه نوعی است؟ زنان کارگری که مشمول قانون کار نیستند و در کارگاه‌های کوچک و خانگی تحت شرایط بسیار سخت سفارشات کاری را انجام می‌دهند، چه سهمی از درکلی دارند؟ دیگر این‌که از صاحبان صنایع و شرکت‌ها و از مدیران تأسیسات صنعتی کشور باید پرسید آیا قوانین و مصوبه‌های بین‌المللی را که از جانب سازمان جهانی کار و دیگر نهادهای غیردولتی در مورد بهداشت و ایمنی کار صادر شده‌است رعایت می‌کنند؟

تلاش در جهت متوقف کردن سوانح شغلی

نقطه‌ی روشن تمام این تیرگی‌ها، که در بالا به آن اشاره شد، این است که هم‌زمان با تعرض شرکت‌های بزرگ جهانی و دولت‌ها به حقوق اساسی و پایه‌ای کارگران، نهادهای جهانی حقوق بشر، اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های زنان و کارگران آگاه، تلاش بی‌وقفه‌ای را برای متوقف کردن این روند غیرانسانی که تاکنون باعث قربانی شدن میلیون‌ها کارگر و زحمتکش در جهان شده‌است، آغاز کرده‌اند. هر جا که سازمان‌دهی کارگران استوارتر و هم‌بسته‌تر بوده‌است، هر جا که وسیع‌ترین اقشار توده‌ای به دفاع از خواسته‌ها و حقوق عادلانه‌ی کارگران به میدان آمده‌اند، هر جا که دولت‌ها به مصوبه‌های بین‌المللی، که در عرصه‌ی ایمنی و بهداشت کار به تصویب رسیده‌است، احترام گذاشته‌اند، هر جا که دولت‌ها و صاحبان صنایع و شرکت‌های بزرگ و مدیریت کارخانه‌ها تعهد خود را به صورت کتبی در مورد مسائل ایمنی و بهداشت کارگران بیان کرده‌اند و هر جا که به کارگران این قدرت داده شده‌است که موارد غیرایمنی و غیربهداشتی در محیط کار خود را شناسایی کنند و پیشنهادات اصلاحی خود را بیان دارند و بالاخره در هر جا که به کارگران مسائل ایمنی و بهداشتی آموزش داده شده‌است، شاهد آن هستیم که آمار سوانح شغلی به سرعت کاهش پیدا کرده‌اند.

اما در شرایطی که به خواسته‌ها و نیازهای عادلانه‌ی کارگران پاسخ مثبت و مناسب داده نشده است، کارگران مجبور شده‌اند شیوه‌های دیگری را برای پیشبرد خواسته‌های اساسی و انسانی خود در پیش گیرند. از این رو طی سال‌های دهه‌ی ۹۰ میلادی کارگران در اکثر کشورهای جهان برای تحقق بخشیدن به خواسته‌های عادلانه‌ی خود از جمله حق داشتن محیط کار بهداشتی و ایمن به شیوه‌های گوناگون حرکت‌های خود را سازمان‌دهی کرده‌اند. طی دهه‌ی ۹۰ شاهد حضور هزاران کارگر خشمگین و ناراضی در خیابان‌ها و شاهد اعتصاب عمومی و گسترده در قاره‌ی اروپا و آمریکا و آسیا و آفریقا هستیم. از این رو با اوج‌گیری تعرض کمپانی‌های بزرگ جهانی به حقوق حقه‌ی کارگران و بی‌توجهی دولت‌ها به مصوبه‌های بین‌المللی کار، شاهد اوج‌گیری مبارزات کارگری و رشد اتحادیه‌های مستقل مزدبگیران و یا تشکل‌هایی که به‌طور خودجوش توسط کارگران و فعالین کارگری سازمان داده شده هستیم. اگر طی دهه‌های گذشته سازمان‌دهی کارگران و یا اتحادیه‌های کارگری به عنوان زائده‌ای از احزاب سیاسی چپ و راست و میانه به حساب می‌آمد و اعتراضات کارگری بر مبنای خواست سران حزبی پیش می‌رفت - و یا با بن‌بست روبه‌رو می‌شد - این بار خود کارگران آستین‌ها را بالا زده‌اند و بی‌شک با برخورداری از کمک گروه‌های مترقی زنان و روشنفکران مستقلی که گام‌به‌گام مبارزات کارگری را دنبال و حمایت می‌کنند، این شیوه‌ی نوین مبارزه ثمرات پربارتری به‌همراه خواهد آورد. نمونه‌ی شاخص این شکل جدید، مبارزات کارگران کره جنوبی است که در اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی آغاز شد.

با شکل‌گیری اتحادیه‌های جدید و مستقل در کره جنوبی که زنان کارگر کره‌ای نقش مؤثری در سازمان‌دهی این‌گونه اتحادیه داشتند و در واقع نیروی محرکه‌ی آن بودند، به سرعت شاهد تغییرات مثبت در همه‌ی عرصه‌های کار و کارگری در کره‌ی جنوبی هستیم. زنان کارگر که ۴۰٪ نیروی کار در کره را تشکیل می‌دهند، بار اصلی این تغییرات را به‌دوش می‌کشند. آنان با تلاش در به‌کارگیری شیوه‌های جدید سازمان‌دهی توانسته‌اند وسیع‌ترین حوزه‌ها و حاشیه‌ای‌ترین بخش‌های کارگری را در هر کارخانه و هر کارگاه و کارگاه‌های خانگی و محلات، حول اتحادیه‌های نوپا و مستقل کارگری سازمان‌دهی نمایند. فعالیت بی‌وقفه‌ی زنان کارگر به حدی است که یکی از متفکران کره‌ای می‌نویسد: «در واقع زنان کارگر نیروی محرکه‌ی جنبش تازه و نوپای کارگر در کره‌ی جنوبی به شمار می‌آیند. آن‌ها بودند که توانستند محروم‌ترین بخش‌های کارگری و مردم را در محلات مختلف سازمان‌دهی

کنند»^{۲۲} وجه مشخصه‌ی دیگر این حرکت کارگری این است که جنبش کارگری و اتحادیه‌های مستقل و رهبران آن، مبارزه‌ی کارگری را در چهارچوب‌های تنگ و محدود اسیر نکردند. از این روی جنبش کارگری کره، تنها در محدوده‌ی کارگران صنعتی و کارگرانی که در کارخانه‌های بزرگ کار می‌کنند محدود نشده‌است بلکه حرکت‌های کارگری ضمن پافشاری بر حقوق عادلانه‌ی خود و حفظ نگرش طبقاتی و اجتماعی خود، دست اتحاد و همکاری با دیگر نهادهای مترقی و غیردولتی و دیگر اقشار تحت ستم و روشنفکران و دانشجویان نیز دراز کردند که به این ترتیب در مدت بسیار کوتاهی جنبش اتحادیه‌های مستقل کارگری تبدیل به یک جنبش اجتماعی بزرگ شده‌است که ضمن تحقق بخشیدن به خواسته‌های کارگری، برای وسعت دادن به دامنه‌ی آزادی و دموکراسی در کشور کره تلاش‌های بی‌نظیر و مسئولانه‌ای از خود نشان داده‌است. به همین ترتیب است که در عرصه‌ی حقوق ایمنی و بهداشتی کارگران با ارائه‌ی طرح‌ها و برنامه‌های مشخص، پس از مدتی شاهد پایین آمدن حوادث ناگوار کارگری در میان کارگران کره‌ای هستیم. در سال ۱۹۸۸ که از هر ۱۰۰۰ کارگر ۲۴ کارگر دچار سوانح کاری می‌شوند، این رقم با تلاش‌های بی‌وقفه‌ی مسئولان ایمنی و بهداشت اتحادیه‌های کارگری تا سال ۱۹۹۲ میلادی به نصف تقلیل پیدا کرده‌است.^{۲۳} به همین شکل طی دهه‌ی ۹۰ میلادی بیمارستان‌های مخصوص کارگران دایر می‌شود و همین‌طور طرح آموزش «چگونگی برخورد پزشکان با کارگران مجروح» دنبال می‌شود و شبکه‌ها و طرح‌های تازه‌ای در امور بهداشتی و ایمنی کارگران برای کاهش دادن به حوادث کارگری از جانب اتحادیه‌های مستقل کارگری عرضه می‌شود. به کارگران آموزش داده می‌شود که چگونه با درست کردن کمیته‌های بهداشت و ایمنی در هر کارخانه و هر کارگاهی سوانح احتمالی را شناسایی کنند و اقدامات پیشگیرانه را انجام بدهند. آن‌ها با توجه به قوانین و دستورالعمل‌های بین‌المللی که در عرصه‌ی بهداشت و ایمنی وجود دارد، به کارگران آموزش دادند که هر گاه کارگری شرایط کار را حادثه‌آفرین و خطرناک برای خود و دیگر کارگران تشخیص داد، کار را متوقف کند و همین‌طور اتحادیه‌ها به مدیران کارخانه‌ها گوشزد کردند که طبق مصوبات بین‌المللی کار، نباید کارگری را که به خاطر شرایط خطرناک شغلی کار را متوقف کرده‌است، تنبیه و یا مؤاخذه نمایند. آموزش کمک‌های اولیه‌ی صنعتی به کارگران و ایجاد اتاق‌های مخصوص کمک‌های اولیه در هر کارخانه و تهیه‌ی وسایل کمک‌های اولیه برای کمک به کارگران مجروح، تلاش در به وجود

آوردن تغییرات مثبت در قوانین تأمین اجتماعی و دایرکردن کلاس‌های آموزشی برای کارگران به کمک دانشجویان و کسانی که به امور ایمنی و بهداشت کارگری تسلط دارند، از جمله مواردی هستند که اتحادیه‌های مستقل کارگری در عرصه‌ی ایمنی و بهداشت سازماندهی کرده‌اند.

به همین ترتیب در اواخر دهه‌ی ۸۰ میلادی رشد حرکت‌های مستقل کارگری در میان کارگران تایوانی را نیز شاهد هستیم. آن‌ها در سال ۱۹۹۴ میلادی اعتصاب عمومی خود را علیه قوانین ضد کارگر و قوانین ضد بهداشت و ایمنی کارگر را با موفقیت سازماندهی کردند. در کشور اندونزی هم شاهدیم که تحت شرایط بسیار دشوار نظامی، رهبران با تجربه‌ی کارگری نظیر مختار پاکباهان و دیتا ساری، اتحادیه‌های مستقل کارگری سازماندهی می‌کنند که کارگران و خصوصاً زنان کارگر به سرعت به این اتحادیه‌ها می‌پیوندند و حرکت‌های اعتراضی خود را از سال ۱۹۹۵ میلادی علیه قوانین ضد کارگر و حاکمیت مطلق شرکت‌های خارجی و چندملیتی آغاز کرده‌اند. در اندونزی همانند آنچه در کشور کره اتفاق افتاد شاهد همکاری وسیع زنان کارگر، کارگران مهاجر و جنبش دانشجویی و مردم فقیر و تحت ستمی هستند که طی سال‌ها تحت حکومت ژنرال سوهارتو خرد و تحقیر شده بودند. با اوج‌گیری مبارزه‌ی عادلانه‌ی کارگران و مردم، که سرانجام به سقوط ژنرال سوهارتو انجامید، هم‌اکنون جنبش کارگری اندونزی با اعتماد به نفس هر چه بیشتری راه را برای وسعت دادن به آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی باز می‌کند. به همین ترتیب است که در مکزیک شاهد از هم پاشیده شدن شیوه‌های سنتی مبارزه‌ی کارگری هستیم و هر روز که می‌گذرد کارگران به ضرورت داشتن اتحادیه‌های مستقل خود بیشتر آگاه می‌شوند و به همین شکل در برزیل و افریقای جنوبی و فیلیپین و بنگلادش مدت‌هاست که روند سازماندهی مستقل کارگری آغاز شده است و در کانادا و امریکا هم تلاش‌های جدی در جهت هر چه بیشتر اجتماعی کردن اتحادیه‌ها که بتوانند وسیع‌ترین اقشار تحت ستم و حاشیه‌ای‌ترین بخش کارگری را دربر بگیرد آغاز شده است. از جمله می‌توان از اتحادیه‌ی کارگران اتومبیل‌سازی (CAW) نام برد که در این جهت گام‌های مثبتی در کانادا برداشته است. به همین ترتیب کارگران کشور ما نیز ضمن تلاش‌های خود در جهت بهتر کردن شرایط کار، خواهان داشتن این حق انسانی و حق مدنی و شهروندی خود، یعنی حق داشتن تشکل مستقل خود هستند. حقی که سازمان جهانی کار آن را به رسمیت

می‌شناسد و از قوانین بنیادین سازمان جهانی کار است. زنان کارگر نیز مانند دیگر کارگران ایران در چهارچوب مصوبات بین‌المللی و براساس قوانین بنیادین سازمان جهانی کار، از جمله ماده‌ی ۸۷ قانون جهانی کار، کنوانسیون ۱۹۴۷ مبنی بر این‌که کارگران حق دارند آزادانه تشکل‌های کارگری خود را بدون اجازه‌ی قبلی از مقامات رسمی دولتی تشکیل بدهند و یا طبق ماده‌ی ۹۸ کنوانسیون ۱۹۴۹، که حق داشتن قرارداد دسته‌جمعی را برای کارگران تضمین می‌کند، خواهان تغییر و تحول در نوع زندگی و نوع کار خود هستند.

به این ترتیب در حالی که به پایان قرن بیستم نزدیک می‌شویم، کارگران جهان با دستیابی به شکل‌های نوین مبارزه، در اتحادیه‌های مورد دلخواه خود، که دربرگیرنده‌ی وسیع‌ترین بخش‌های کارگری و اجتماعی اعم از زنان کارگر، کارگران مهاجر، کارگران بیکار، کودکان کارگر است، ضمن همکاری با دیگر نهادهای مترقی و غیردولتی، برای شرایطی بهتر و انسانی‌تر کردن روند تولید، خود را سازمان‌دهی و ساماندهی می‌کنند. ■

پانویست‌ها:

- ۱ - خبرنامه‌ی کارگری آسیا (Asia Labour Update)، شماره‌ی ۲۸.
- ۲ - حمله به حقوق کارگران (Assult on Worker's Right).
- ۳ - کارگران مجروح (Wounded Workers)، پنی کوم.
- ۴ - کارگران مجروح (Wounded Workers)، پنی کوم، ۱۹۹۸، دانشگاه تورنتو.
- ۵ - همان‌جا.
- ۶ - گزارش اداره‌ی تأمین اجتماعی استان بریتش کلمبیا، *Occupational Softy and Heath it's easy body's Business*، ۱۹۹۹، کانادا.
- ۷ - روزنامه گلوبال انومیل، ۱۲ فوریه ۱۹۹۹ صفحه ۲.
- ۸ - نشریه‌ی Out Front، سرطان در محل کار. پائیز ۱۹۹۸.
- ۹ - قمار با سرطان (Gambling Wirh Cancer)، Mathew frith, James brophy, Marqaret Keith.
- ۱۰ - کتاب حمله به حقوق کارگران.
- ۱۱ - کارگران در دنیای بی‌رحم، (Workers in a lean World)، کیم مودی، ۱۹۹۸.
- ۱۲ - روزنامه نشاط، علیرضا محبوب، شماره‌ی ۳۷، یکشنبه ۲۹ فروردین، ۱۳۷۸.
- ۱۳ - خبرنامه‌ی کارگری آسیا، شماره‌ی ۲۸.
- ۱۴ - کتاب به چه قیمتی، کارگران در چین ۱۹۹۷.
- ۱۵ - با زندگی کارگران بازی نکنید، گزارشی از اوضاع کارگران ویتنام.
- ۱۶ - کارگران در دنیای بی‌رحم، کیم مودی.
- ۱۷ - خبرنامه‌ی کارگری آسیا، ژانویه ۱۹۹۷.
- ۱۸ - خبرنامه‌ی کارگری آسیا، آگوست ۱۹۹۸.
- ۱۹ - خبرنامه‌ی کارگری آسیا، آگوست ۱۹۹۸.
- ۲۰ - نشریه حقوق کارگر (بهداشت و ایمنی)، دسامبر ۱۹۹۸.
- ۲۱ - روزنامه‌ی کار و کارگر، دی‌ماه ۱۳۷۷.
- ۲۲ - روزنامه‌ی نشاط، شماره‌ی ۳۷، ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۸.
- ۲۳ - کارگران در دنیای بی‌رحم، کیم مودی.
- ۲۴ - خبرنامه‌ی کارگری آسیا، آگوست ۱۹۹۸.



«شیون‌سالاری» و «شرح مصائب» راه حل بهبود زندگی زنان کارگر

خدیجه مهیمنی - شهلا صالحی (لنگرودی)

در این مقاله نگرش خاصی در مورد زنان کارگر نقد و بررسی می‌شود. این نگرش در تاریخ مسائل کارگری تازه نیست ولی پیشرفت و انکشاف اندیشه‌ورزی در حوزه‌ی مطالعات زنان و نیز در حوزه‌ی مسائل کارگری به‌ما امکان می‌دهد به‌صورتی دقیق‌تر به این بحث پردازیم. برای ملموس بودن بحث چند مقاله‌ی نسبتاً تازه را به‌عنوان نمونه‌های مورد بررسی برگزیده‌ایم که عبارت‌اند از وضعیت فاجعه‌آمیز زنان کارگر در کشورهای آسیایی به‌قلم سیما فرهودی (جنس دوم، نشر توسعه، ۱۳۷۷)، گزارش زنان کارگر کارگاه‌های تولیدی پوشاک به قلم عزیزه شاهمرادی و مریم محسنی (نگاه زنان، نشر توسعه، ۱۳۷۷)، کارگران زن خانگی، به قلم مریم محسنی (منبع پیشین)، خواسته‌های زنان کارگر، به قلم کفایت مهدوی (فرهنگ توسعه، سال ۶، ویژه‌نامه‌ی زنان، اسفند ۱۳۷۶) و وضعیت زنان کارگر، حقوق و جنسیت، به قلم مریم محسنی (منبع پیشین). به‌گمان ما مشخصه‌ی اصلی بحث‌های تکراری مطرح شده در این نوشته‌ها - که هر ایرانی، شبانه‌روز در تاکسی، اتوبوس و در صف‌ها هم می‌تواند آن‌ها را بشنود - صرفاً برانگیختن ترحم و دلسوزی نسبت به زنان کارگر است.

کشور ما ایران در این وضع تاریخی، بیش از هر زمان دیگر احتیاج به رشد تولید و صنعت و باروری فرهنگ کار و تولید دارد. انقلاب، هشت سال جنگ، محاصره‌ی اقتصادی

و سیاست‌های ناکارآمد دولتی دزکنار ضعف عظیم فرهنگ کار و تولید، نهایتاً کشور ما را با تشدید بحران ساختاری (و عمدتاً در بُعد صنعت و تولید) دست به گریبان کرده است. غلبه‌ی فرهنگ بازارگرایی (دلالی) و حاکمیت و برتری سرمایه‌ی تجاری بر هرم اقتصاد ایران، مشکل را دوچندان سخت‌تر نموده و همه‌ی این مسائل به تحقیر و تضعیف مناسبات تولیدی منجر شده است.

تولید مدرن صنعتی (مستقل از مناسبات تجارت سنتی) از طرف هیچ‌یک از جناح‌های حاکم پشتیبانی و حمایت نمی‌شود و هر روزه از تعداد قلیل صاحبان این کارخانه‌ها کاسته می‌شود. شرایط برای تولید صنعتی در ایران به‌حدی دشوار است که همه ترجیح می‌دهند پول و سرمایه‌های‌شان را در امر خرید و فروش (عرصه‌ی تجارت و دلالی) به کار بیندازند. گزارش‌ها و مقالات نویسندگان فوق عموماً درباره‌ی مشکلات و معضلات زنان کارگر در کارگاه‌های کوچک تولیدی (عمدتاً صنایع نساجی و پوشاک) دور می‌زند. اتفاقاً همین صنایع، یعنی پوشاک و نساجی در کشور ما، بیشتر از بقیه‌ی شاخه‌های صنعت کوچک تحت تسلط تجار بازار قرار دارد. صاحب کارگاه‌های تولیدی در این دو شاخه عموماً بر حسب سفارش تاجر - و با مواد اولیه و حتا نقدینگی که او در اختیارش می‌گذارد - شروع به تولید می‌کند. فروش کالاهای تولیدشده نیز از کنترل صاحب کارگاه خارج است. بنابراین ناتوانی شدید صاحب کارگاه به دلیل عدم کنترل بر کل فرایند تولید، نه تنها هرگونه عزت و اقتدار و استقلال وی را تضعیف کرده بلکه در راه تغییر و بهسازی فنی یا افزایش میزان بهره‌وری، مانع ایجاد کرده است. دراصل هنگام وجود چنین اوضاعی - و در طول بیست سال اخیر - این تاجر است که با اقتدار و اتکا به نفس بر فرایند تولید، سلطه‌ی خود را اعمال نموده و نه صاحب کارگاه!

صاحب کارگاه صنعتی در کشور ما از یک طرف با فشار روزافزون بدهی، مالیات‌های سنگین، کمبود مواد اولیه، محدودیت بازار فروش، تسلط انحصاری بنکداران بازار و اعمال سلیقه‌ی عقب‌مانده‌ی تجار سنتی روبه‌روست، و از طرف دیگر با قوانین به‌شدت دست‌وپاگیری که بوروکراسی دولتی بر آنها تحمیل می‌کند، برخورد‌های برخی کارگران فاقد فرهنگ کار و انضباط کاری (و افزون بر همه، تبلیغات غیرمسئولانه‌ی بعضی روشنفکران هوادار کارگر) مواجه است. چه بسیارند صاحبان کارگاه‌های صنعتی که در میانه‌ی راه عطای تولید را به لقایش بخشیده‌اند و با حراج کارگاه خود، پول و سرمایه‌ی خویش را در حوزه‌ی

خرید و فروش (پیش خرید موبایل، اتومبیل پیکان، پژو، پراید و...) به کار انداخته‌اند که البته این عمل مستقیماً به نفع سرریز شدن سرمایه‌ی بخش خصوصی به کیسه‌ی دولت و در نتیجه تقویت دولت‌سالاری نیز تمام شده است.

به جهت آن‌که خوانندگان نقش مخرب فرهنگ و سرمایه‌ی تجاری را درک کنند، به تحلیل خود مارکس (کاپیتال، جلد سوم) رجوع می‌دهیم: «... هنگامی که تاجر سرمایه‌دار سلطه‌ی مستقیم خود را بر تولید اعمال می‌کند، گرچه این امر از نظر تاریخی یک جای پا به حساب بیاید باز نمی‌تواند به خودی خود در تحول شیوه‌ی قدیمی تولید سهمی داشته باشد بلکه بیشتر به سمت حفظ و نگه‌داری آن به مثابه‌ی پیش شرط وجود خویش [پیش شرط وجود سرمایه‌ی تاجر] گرایش پیدا می‌کند. چنین نظامی در همه جا بر سر راه شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری واقعی مانع ایجاد می‌کند؛ زیرا با توسعه‌ی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، سلطه‌ی سرمایه‌ی تجاری روبه‌زوال می‌رود... بدون ایجاد دگرگونی انقلابی در شیوه‌ی تولید، این وضع تنها باعث بدتر شدن شرایط تولیدکنندگان مستقیم می‌شود؛ زیرا که تحت شرایطی بدتر از آنچه به هنگام کنترل بلاواسطه‌ی سرمایه وجود دارد قرار دارند و ارزش اضافی آن‌ها بر مبنای شیوه‌ی تولید قدیمی به تملک در می‌آید. همین‌جا باید خاطر نشان کنیم که به گمان ما منظور مارکس از «ایجاد دگرگونی انقلابی در شیوه‌ی تولید» آن‌هم در شرایط یک جامعه‌ی سنتی (ایران) به یقین این نیست که کارگران را علیه صاحب کارگاه بشورانیم. زیرا با ایجاد و تشدید تضادهای فرعی (تضاد کار با سرمایه‌ی تولیدی)، آب به آسیاب تاجر بازار ریخته‌ایم و بدین ترتیب شرایط را برای فرار صاحب کارگاه فراهم‌تر نموده‌ایم.

استدلال و نقد مارکس در توضیح نقش بازدارنده‌ی سرمایه‌ی تاجر، در یک جامعه عقب‌مانده و سنتی (ایران) شدت مضاعف می‌یابد؛ زیرا تولیدکنندگان (کارگران + صاحبان کارگاه) بالاتفاق با سرمایه‌ی تاجر از نوع سنتی آن مواجه هستند و خود این موضوع اتحاد تولیدکنندگان (کارگران و صاحب کارگاه) را در ایستادگی و مقاومت علیه سرمایه‌های بزرگ سنتی ضروری می‌سازد. یعنی در این شرایط خاص تاریخی، سرریز شدن بخش اصلی ارزش افزوده‌ی تولید به جیب سرمایه‌دار تاجر است که در طول بیست سال گذشته نه تنها مانع رشد و تحول شیوه تولید سرمایه‌داری (هم در صنعت و هم در کشاورزی) شده بلکه این امر باعث ایجاد مانع بر سر راه مدرنیزاسیون (تغییر فنی تولید) گشته است. در اصل سرمایه و مناسبات تجاری پس از انقلاب و در طول سال‌های جنگ، تسلط خود را بر هر

اقتصاد کشور تثبیت کرد؛ به طوری که در سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ حدود نود درصد از ۴/۱۳۸ میلیارد ریال مازاد بر مصرف جامعه در سال ۱۳۶۲ نصیب کسانی شد که کنترل اصلی بازار و تجارت و سرمایه‌ی مالی ایران را در دست خود داشته‌اند. ده‌ها و صدها کارخانه و کارگاه تولیدی در شاخه‌های مختلف صنعتی تحت مدیریت بنیاد مستضعفان و دیگر بنیادهای غول‌پیکر، در کنترل مناسبات تجاری قرار دارد و ارزش افزوده‌ی این مؤسسات در دست سرمایه‌های بزرگ سنتی است. پس از انقلاب یک «طبقه‌ی جدید» از سرمایه‌داران تاجر از رهگذر رشد بیمارگونه فعالیت‌های تجاری و خدماتی شکل گرفت که به همراه یک قشر نوکیسه از صاحبان سرمایه‌های کوچک، دلان و واسطه‌ها ثروت‌های کلانی اندوختند که در پاره‌ای موارد، حجم این سودها در تاریخ کشورمان بی سابقه است. در این شرایط دردآلود و واپس مانده، انتشار این گونه مقالات نه تنها کمکی به رشد تولید و در نتیجه، رشد طبقه‌ی کارگر صنعتی - در کشور نمی‌کند، نه تنها به تقویت فرهنگ کار و تولید سودی نمی‌رساند، نه فقط به اقتدار روحی و عزم کارگران یاری نمی‌دهد بلکه اتفاقاً به تخریب روحیه‌ی ضعیف و درمانده‌ی آنان کمک می‌کند. بینش و عمل خرده‌بورژوازی چپ ایران با انتشار این نظریه‌ها در واقع آب به آسیاب فرهنگ دلالی می‌ریزد.

در هیچ‌یک از گزارش‌ها و مقالات نویسندگان پیش‌گفته، اشاره‌ای حتماً مختصر به حاکمیت فراگیر سرمایه‌ی تاجر و مناسبات تجاری حاکم بر روند تولید در ایران نشده است. اما به عوض، با تأکید عاطفی بر دستمزد پایین، سختی کار، ساعات طولانی کار، سنوات شغلی و... خودآگاه یا ناآگاهانه به دامن زدن و تشدید تضاد کار با سرمایه‌ی تولیدی اقدام کرده‌اند. در یکی از مقاله‌ها (کارگران زن خانگی، مریم محسنی)، نویسنده با احساساتی جریحه‌دار شده از وضعیت «دردناک» زنان شاغل در کارگاه‌های خانگی صحبت کرده و از زبان یک زن خیاط می‌نویسد: «... روز توی شلوغی خانه نمی‌توان یک توپ پارچه را دست قیچی داد. اگر خراب شد چه کسی می‌خواهد ضررش را بدهد کارفرما؟ صد سال کارفرما [منظور صاحب کارگاه تولیدی است] حاضر به پرداخت خسارت نیست. مگر من چقدر در می‌آورم که بتوانم خسارت پارچه را بدهم؟ تولیدی‌ها خیلی مقررات دارند. اگر خیاطی، کار را به موقع تحویل ندهد دیگر به او کار نمی‌دهند. این همه تلاش می‌کنیم، آن وقت هیچی اش به خودمان نمی‌رسد. گاهی اوقات زن‌دادم را که خیاطی بلد است کمک می‌گیرم. روزهایی که سرم شلوغ است او هم برای کمک می‌آورد... بدون همکاری چند نفره کار پیش نمی‌رود.»

کافی است یک لحظه بر این نقل قول - و ادامه‌ی آن - دقت و تأمل شود تا ناتوانی یک روشنفکر مدافع کارگر در تدوین و ارائه‌ی یک گزارش واقعی، خلاق، فمینیستی و راه‌گشا بر ملا گردد: زنی در یک جامعه‌ی مردسالار و سنتی، مانند بسیاری دیگر از زنان جامعه، از کار کردن در کارگاه تولیدی - هم‌دوش مردان - امتناع دارد. چرخ خیاطی و وسایل کار را خود تهیه کرده و در خانه (از نظر ما زنان در جای امن) به کار مشغول است و حتا چند نفر را نیز برای تسریع در کار و افزایش درآمد به خدمت می‌گیرد. در مقابل گزارشگر روشنفکر ما از کمبود درآمد ناله می‌کند (مگر من چقدر در می‌آورم... این همه تلاش می‌کنم آنوقت هیچی اش به خودمان نمی‌رسد...); از نظم و انضباط کارگاه شکایت می‌کند (... تولیدی‌ها خیلی مقررات دارند. اگر خیاطی، کار را به موقع تحویل ندهد دیگر به او کار نمی‌دهند...); از ندادن خسارت توسط صاحب کارگاه گله دارد (صد سال کارفرما حاضر به پرداخت خسارت نیست) و بقیه‌ی ماجرا... سپس این گزارش احساساتی و فاقد موشکافی علمی عیناً منتشر می‌شود. نتیجه آن‌که با نمایش مظلومیت کارگر و ضد بشر بودن صاحب کارگاه، آن‌که از تشدید این تضاد انحرافی سود می‌برد، در تحلیل نهایی، صاحب سرمایه‌ی تجاری است. یعنی با تشدید فشار از پایین (فشار کارگران بر صاحب کارگاه) یا باعث گریختن سرمایه‌ی تولیدی از حوزه تولید می‌شود یا هرچه بیشتر به مافوق خود (سرمایه‌دار تاجر) تکیه می‌کند. طبعاً با تکیه‌ی هرچه بیشتر بر صاحبان سرمایه‌های بزرگ سنتی، بلوک‌های قدرت سیاسی که در اختیار تجار است تقویت می‌گردد و جایگاه آنان در رأس هرم اقتصاد و در نتیجه سیاست کشور هرچه بیشتر تثبیت می‌شود.

در ادامه‌ی گزارش، روشنفکر مدافع کارگر از زن خیاط می‌پرسد: «چرا برای خودت کار نمی‌کنی؟» پاسخ می‌شنود که: «سرمایه ندارم، تازه تولیدی‌ها از ما نمی‌خرند. یک بار شریک شدیم چندتا توپ پارچه خریدیم بهترین مدل‌ها را هم زدیم، آخر سر بیشترش فروش نرفت. هنوز بعد از دو سه سال توی اتاق‌ها و زیرزمین پر از لباس بچه است... ناچاریم برای صاحب کارگاه کار کنیم که اگر جنس فروش نرفت ما ضررش را ندهیم.»^۵ متأسفانه گزارشگر متعهد ما هیچ شک و شبهه‌ای به ذهن از پیش پنداشته‌اش خطور نمی‌کند و از خانم خیاط نمی‌پرسد که اگر سرمایه نمی‌گذاری و خطر و ریسک فروش نرفتن تولیدات هم برعهده نمی‌گیری و تازه مالیاتی هم از طرف دارایی به تو نمی‌بندند، پس چگونه است که باز صاحب کارگاه را که همه‌ی این مشکلات بر سرش هوار شده مقصر جلوه می‌دهی؟

احساسات چنان بر چشم گزارشگر پرده کشیده که اصلاً متوجه نیست این زن خیاط یک زن مقتدر، اهل کار و شغل و درآمد، توانا به اداره کردن خانه و سازمان دادن اقتصاد خانوار و زنی است که در یک جامعه‌ی خشن آنقدر همت و توانایی دارد که خراج بخت را از چنگ عالم بستاند؛ کاری که هزاران هزار زن (خانه‌دار) در ایران نه امکان و نه جرأت آنرا دارند! به نظر ما چه خوب بود که نویسندگان برای زنان خانه‌دار دل می‌سوزاندند؛ زیرا آنها حتا اجازه‌ی کار کردن و داشتن حداقل درآمد را ندارند! زن خانه‌دار نه تنها شغل و درآمدی ندارد، بلکه آینده‌ی خود را مبهم و نامشخص می‌بیند و در چنین افق تیره و ناروشنی که هیچ دورنمایی برای تحول و دگرگونی زندگی وجود ندارد، روزگار می‌گذرانند. بله اتفاقاً اوج بی‌حقوقی، ابهام، نداشتن آینده‌ای روشن و مطمئن (و در نتیجه، افسردگی پنهان و ضعف مفرط شخصیتی) معضلی است که هستی زنان خانه‌دار را بسیار بیشتر از زنان شاغل - حتا کم درآمد - ذوب می‌کند.

از سوی دیگر وقتی ما در مقاله‌ها و گزارش‌ها مان وضع زندگی زنان شاغل را این‌گونه آشفته، ضعیف و تاریک نشان می‌دهیم و نقاط قوت آنها را به فراموشی می‌سپاریم، یادمان باشد که نه فقط کمکی به وضع روحی و شغلی آنها نکرده‌ایم بلکه زنان خانه‌دار نیز با شنیدن وضع آنان از زندگی راکد خود احساس رضایت خواهند کرد. بنابراین انگیزه‌ی حرکت برای گرفتن حق اشتغال در آنها تضعیف می‌شود. یکی دیگر از نویسندگان محترم در راستای القای این شبهه، در مقاله‌ی *خواسته‌ی زنان کارگر می‌نویسد: «فشار روزانه‌ی کار در کارخانه و انجام کارهای منزل با تنی خسته و اعصابی فرسوده در کنار مسئولیت نگه‌داری فرزندان و... سبب ایجاد فشارهای چندگانه‌ای است که بر پیکر زنان کارگر وارد می‌شود...»*

آنچه به وضوح می‌توان مشاهده کرد ظاهر آشفته‌ی زندگی ما زنان شاغل است. اما این موضوع را نیز نمی‌توان و نباید پنهان کرد که به‌رغم مشکلات عدیده (که در تمامی ابعاد زندگی زنان ایران - چه شاغل و چه خانه‌دار - وجود دارد)، به‌هرحال یک روحیه‌ی اقتدار و شادابی پنهان در عمق زندگی زنان شاغل حضور دارد که اتفاقاً می‌تواند الگوی مناسبی از شخصیت زن شاغل در ایران به دست دهد. در واقع، یکی از ابعاد دفاع از حق اشتغال زنان در ایران، نشان دادن آن اقتدار و نشاط و پایداری زنان شاغل است: پویایی، فقدان بطالت، نبود افسردگی و شادابی خاصی که در زندگی زنان شاغل - حتا کم درآمد - آنها در این

اوضاع پیچیده وجود دارد. یعنی در تدوین گزارش (اگر قرار باشد گزارش ما با عنصر نقد فمینیستی همراه باشد) باید همه‌ی حقیقت زندگی زنان کارگر بیان شود. گزارشگر سپس در ادامه‌ی مطلب از نگاه بیرونی و جریحه‌دار شده‌ی خویش می‌نویسد: «خانه زنی که برای کارگاه خیاطی سفارش می‌گیرد، پُر از تکه‌های پارچه و نخ است. توی راهرو و آشپزخانه و گاه توی کیف مدرسه‌ی بچه‌ها هم تکه‌هایی پارچه پیدا می‌شود. در هم شدن اثاث‌خانه با وسایل کار، اعصاب این زنان را خرد می‌کند و مانع آسایش آنان می‌شود.»

این بیان مالا مال از احساس، که فقط سطح و ظاهر قضایا را می‌بیند، ممکن است برای ایرانیان روشنفکر خارج از کشور تحریک‌کننده و جذاب بنماید و عواطف آنها را جریحه‌دار کند، اما عمق چنین نگرشی ناخودآگاه به توجیه ولنگاری و بی‌انضباطی، تشویق تنبلی و تخریب روحیه‌ی نظم‌پذیری منتهی می‌شود. برای اطلاع نویسندگان محترم باید بگوییم که سال‌های طولانی کار در منزل به ما و بسیاری هم‌چون ما درس‌های زیادی آموخته است. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم اولین درس زندگی ما زنان شاغل آن است که تکه‌های پارچه و نخ و سوزن و غیره در خانه ولو نباشد. ممکن است قرقره‌های خالی شده از نخ را برای بازی بچه‌ها مان نگه داریم اما این ولنگاری که خانم نویسنده مطرح کرده‌اند در کمتر خانه‌ای - که خانم خانه به تولید اشتغال دارد - به چشم می‌خورد. اتفاقاً تجربه‌ی سفر به کشور مصر و سوریه و مشاهده‌ی کارگاه‌های خانگی در قاهره و دمشق به ما این را ثابت کرد که زنان کارگر خانگی هموطن ما نه فقط از هم‌قطاران خود در مصر و سوریه منظم‌ترند و زندگی‌شان پاکیزه‌تر است که از زنان بسیاری دیگر از کشورهای منطقه نیز لااقل از این بابت جلوترند. در اصل آن‌چیزی که بین ما زنان تولیدکننده با زنان مصری یا سوری فاصله می‌اندازد و نقطه‌ی ضعف بزرگ ماست، نحوه‌ی برخورد ضعیف ما به موضوع کار و فرهنگ کار کردن است یعنی زنان ایران در عرصه‌ی فرهنگ کار کردن از هم‌قطاران خود در مصر و سوریه خیلی عقب‌ترند. گرچه این ضعف فرهنگ کار و تولید در ایران منحصر به ما زنان نیست و شامل آقایان هم می‌شود. برای تضعیف و تحقیر فرهنگ کار و تولید در ایران می‌توان دلایل بسیار زیادی (دلایل تاریخی، روان‌شناسی، اجتماعی و...) برشمرد اما تصور می‌کنیم مهم‌ترین آن‌ها نفت‌خیز بودن ایران و وجود «اقتصاد رانتی»، به‌اضافه‌ی حاکمیت مناسبات دلالی و بازارگرایی و البته وجود تبلیغات یک‌سویه و خام برخی مدافعان کارگر در کشورمان است. به‌گمان ما تأکید بر «بازنشستگی پیش از موعد زنان کارگر» در مقاله‌ی

خواستهای زنان کارگر نمونه‌ی بارزی از این ضعف و تحقیر فرهنگ کار است.

گویا منعی وجود دارد که مثلاً از زرنگی‌های یک زن تولیدکننده و ترفندهایی که برای کسب درآمد بیشتر یا فرار از پرداخت مالیات به کار می‌گیرد سخن به میان آوریم. اتفاقاً ما زنان شاغل ترفندهایی را یاد گرفته‌ایم و چنان توانایی‌هایی کسب کرده‌ایم که یک هزارم آن را زن خانه‌دار حتا در خواب هم نمی‌بیند. چه بسا اقتدار و توانایی هر یک از ما از پنج تا مرد هم بیشتر باشد. واقعیت زندگی و عمق روحی ما زنان کارگر آن نیست که در مقاله‌ها، گزارش‌ها و حتا داستان‌ها (داستان‌هایی که روشنفکران مدافع کارگر می‌نویسند) ترسیم می‌شود. ادبیات موجود و سنتی چپ هنوز بر نگاه سنتی و مظلوم‌نمایی کارگر و تقدس بخشیدن به زن کارگر و فرشته خصال جلوه دادن وی پای می‌فشارد.

نکته‌ی مهم دیگر آن‌که اکثریت قریب به اتفاق مقاله‌ها - ناخودآگاه - از زاویه‌ی نقد وضعیت «توزیع» به‌نگارش درآمده‌اند. نه تنها در این مقاله‌ها بلکه در طول سالیان گذشته نیز جریانات گوناگون چپ در ایران، مسئله‌ی نحوه‌ی توزیع درآمد را محور نقد و بررسی‌های خود قرار داده‌اند و مفهوم وسیع «عدالت اجتماعی» را صرفاً در عرصه توزیع خلاصه و محدود کرده‌اند. کمتر فرد روشنفکر ایرانی از منبع درآمد ملی (فروش نفت و ذخایر زیرزمینی) احساس رنج و خفت کرده است. البته این نکته طبیعی است؛ زیرا طبقه‌ی متوسط جدید (خرده‌بورژوازی مدرن) به‌خاطر پایگاه اجتماعی خود، صرفاً از میزان سهم‌بری و نابرابری در تقسیم پول نفت (رانت‌های اقتصادی) گله‌مند است و اعتنایی به شیوه‌ی تولید و منبع ایجاد این درآمد نمی‌کند. برای خرده‌بورژوازی مدرن شهرنشین آن‌قدرها مهم نبوده و نیست که این درآمدها از چه طریقی به‌دست می‌آید. مثلاً آیا از طریق تولید سرمایه‌داری واقعی یا توسط سلطه‌ی سرمایه‌داری تجاری سنتی بر اقتصاد کشور؟ آن‌چه مهم و «عاطفه‌برانگیز» است نحوه‌ی توزیع آن میان اقشار و طبقات مختلف است. حتا به سیستم کاملاً سنتی و عقب‌مانده‌ی توزیع درآمد نیز اهمیتی نمی‌دهد و ما در این مقاله‌ها کمترین انتقادی نسبت به این سیستم سنتی مشاهده نمی‌کنیم!

مقاله‌ی وضعیت زنان کارگر: حقوق و جنسیت نمونه‌ی تام و تمام کلی‌گویی درباره‌ی مظلومیت زنان است، بدون ارائه‌ی هیچ اطلاع تازه‌ای و یا هرگونه تحلیلی. مجموعه‌ی حرف‌هایی که بارها در محافل عمومی و خصوصی تکرار شده است. درست است که تکرار مطالب سبب نمی‌شود که آن مطالب اهمیت خود را از دست بدهند ولی مقاله‌ها جای

تکرار دانسته‌های عمومی نیست. وجود تبعیض جنسیتی و مشکلات زنان کارگر برای خودشان و نیز مخاطبان احتمالی این مقالات امری است مثل «گرانی» که اکنون دیگر بازگویی آن هم ملال‌آور است و تنها ریشه‌یابی و چاره‌جویی برای آن لازم است.

مقاله‌ی کارگران زن خانگی نیز دوباره شرح مصائب و مظلومیت زنان کارگر است، بدون اطلاع یا تحلیل تازه. در مقاله‌ی وضعیت فاجعه‌آمیز زنان کارگر در کشورهای آسیایی حوزه‌ی اقیانوس آرام، تمام نتیجه‌ی مقاله در عنوان آن خلاصه شده است: فاجعه‌آمیز بودن. این‌ها شرح مصائب است، حقیقت هم دارد ولی مگر قرار است از خوانندگان گریه بگیریم؟

ضعف اساسی دیگر این مقاله‌ها، تهی بودن آن‌ها از عنصر نقدفمینیستی است. نویسندگان دلسوخته‌ی این مقاله‌ها جملگی زن هستند ولی به اعتقاد ما، تأثیر و بازتاب عنصر جنسیت زنانه‌ی نویسندگان بر روند شکل‌گیری گزارش‌ها به شدت کم‌رنگ و بی‌جلوه است. این ضعف بنیادی (فقدان عنصر نقد فمینیستی) نه تنها در روش مصاحبه‌ها و نحوه‌ی روایت گزارش‌ها کاملاً مشهود است بلکه نحوه‌ی کشف حقیقت و در نتیجه، انعکاس آن در گزارش‌ها نیز گرفتار این کاستی شده است. چنان‌که در سطرهای پیش گفته شد، متن و روایت خلاق و فمینیستی، از یک‌جانبه‌نگری (بیان نیمی از حقیقت) دوری می‌جوید. این صحیح است که بزرگ‌نمایی و اغراق در توانایی زنان در جامعه‌ی سنتی، نهایتاً به توجیه نظام ستمگر مردسالاری منتهی خواهد شد اما در عین حال، این نیز صحت دارد که نقد فمینیستی، گزارشگر را وامی‌دارد که گزارش خود را درباره‌ی زنان با ملحوظ داشتن سرشت فعال و ذهنیت زنانه سامان دهد. حرکت عمومی و اعتراض روزمره‌ی زنان در هر جامعه، سرآخر، بازتاب و برآیند شعور جمعی آن جامعه است. مثلاً در جامعه‌ی ما سطح عمومی اعتراض زنانه، شیون و التماس و شرح مصائب است. این عنصر شرح مصائب در اکثر منازعات خانوادگی، در چالش‌ها و درگیری‌های اجتماعی، شغلی، طبقاتی و حتا در ادبیات داستانی زنانه بازتاب دارد. وظیفه‌ی گزارشگر آگاه و فمینیست این است که لااقل یک قدم (فقط یک گام) پا را از این شیوه‌ی مبارزه فراتر بگذارد و عنصر فعال ذهنی زنانه (عنصر آگاهی) را در متن گزارش خود بگنجانند. یعنی به جای دنباله‌روی از فرهنگ حاکم، یعنی خارج از چهارچوب زبانی مرسوم، به نقد و ارزیابی پردازد. ■

رسوایی تبعیض جنسی

در رابطه با

حاملگی زنان کارگر مکزیک

سوزانا ویلدالز، ترجمه‌ی نسرین ماندگار



بعضی از کارفرماها در مکزیک فکر می‌کنند که زنان حامله مشکل‌آفرین هستند. از این رو متقاضی شغل را مجبور می‌کنند که آزمایش حاملگی انجام دهد و مادران حامله را اخراج می‌کنند. برای بیش از یازده میلیون زن کارگر مکزیک که حدود سی و پنج درصد از نیروی کار مکزیک را تشکیل می‌دهند، مادر شدن همراه با داشتن شغل تنها یک مشکل معمولی نیست بلکه اخراج را به دنبال دارد. خصومت کارفرماها با زنان کارگر حامله شامل تمامی کارگران (کارگران یقه سفید و یقه آبی) می‌شود. از کارگران خطوط تولیدی و منشی‌های ادارات گرفته تا کارکنان دولتی و استادان دانشگاه‌ها. بعضی از آنها آن قدر تحت فشار قرار می‌گیرند که مجبور به ترک کار خود می‌شوند. زنانی که در مقابل زورگویی‌های کارفرما مقاومت می‌کنند و یا خواهان حق قانونی خود یعنی سه ماه مرخصی یا حقوق می‌شوند، مجبور به ادامه‌ی کار در شرایط بسیار نامساعدی می‌گردند که سلامت خود و نوزادشان را آشکارا مورد خطر قرار می‌دهد. اغلب گرفتن شغل بستگی به گرفتن نتیجه‌ی آزمایش حاملگی دارد که معمولاً اجباری است. به طوری که زنان آن را به عنوان تعدی و تجاوز به حقوق قانونی و نیروی تولیدمثل خود قلمداد می‌کنند.

در کمپین سراسری که علیه آزار و اخراج زنان حامله و تست حاملگی اجباری به وسیله ائتلافی از زنان گروه‌های مختلف کارگری و زنان حقوق‌دان سازمان‌دهی شده بود، حقایق

فوق در دادگاهی که به منظور هماهنگ کردن مسئله‌ی مادری با داشتن شغل در ماه اکتبر تشکیل شده بود، به گوش جهانیان رسید.

با امضا موافقت‌نامه‌ی تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) بین مکزیک، آمریکا و کانادا در سال ۱۹۹۴، مراکز عظیم صنعتی در شهرها ایجاد شدند. کارخانه‌های صنعتی و شهرک‌هایی که صاحبان آن‌ها آمریکایی و شرکت‌های چند ملیتی آسیایی هستند، مثل قارچ در این مراکز صنعتی سر برون آوردند. افشا شدن حقایق بالا در مورد کارگران زن بیش از همه این کارخانجات را در معرض اتهام قرار داد. از هنگامی که «نفتا» به‌عنوان یک مدل موافقت‌نامه‌ی آزاد تجاری (عمدتاً توسط آمریکا) برای سایر کشورهای منطقه به پیش برده شد، کمپین‌های متعددی توسط تشکلات مختلف سازمان‌دهی شده‌است که تأثیرات زیان‌آور این کارخانجات را در زمینه‌ی آلودگی خاک، آب، مسمومیت جمعیت ساکن اطراف کارخانه‌ها و کودکانی که در کنار زباله‌های سمی بازی می‌کنند افشا کرده‌است. اما در جهت برخورد نفتا با زنان کارگر توجه کمتری صورت گرفته‌است. زنان ستم‌دیده که با تضییع حقوق‌شان و پایمال شدن ابتدایی‌ترین حقوق کار مواجه شده‌اند، بدون واهمه و ترس، در دادگاه شهادت دادند که یا اخراج شده و یا به شکلی صدمه دیده‌اند. ماریا آنجلا یکی از زنان کارگر می‌گوید: «حاملگی من خیلی سخت بود. اما کارفرما به من گفت که احساساتی نشوم و میان فرزند و شغلم یکی را انتخاب کنم. با وجود این که دکتر در موارد متعددی استراحت کامل در بستر را برایم تجویز کرده بود، اما مجبور بودم بیش از دوازده ساعت در روز کار کنم. بچه‌ام یک هفته پس از دنیا آمدن مُرد. دکتر به من گفت که استرس زیاد از حد و کمبود شدید تغذیه سبب مرگ بچه‌ام شده‌است.» ماریا روزاریو یکی دیگر از زنان کارگر در حالی که اشک از چشم‌هایش جاری بود در دادگاه شهادت داد که چگونه پس از پانزده سال سابقه‌ی کار به علت حاملگی از کار اخراج شده و به هنگام اخراج فقط دو هفته دستمزد دریافت کرده‌است. او عریضه نوشت و امضا جمع کرد و شورای حل اختلافات دولتی را مسئول دانست که باید از حقوق کارگران دفاع کند. ولی آن‌ها به ماریا گفتند که «اگر آشوب و سروصدا به پا کند، امکانات پزشکی را که به او تعلق می‌گیرد قطع خواهند کرد.»

ماریا فرانکو، صندوق‌دار هتل بین‌المللی «سونورا» در شهر «هرموسیلیو»، می‌گوید: «موقعی که مشخص شد که حامله هستم، مرا از کار اخراج کردند.» وی قبل از اخراج مجبور به شب‌کاری بود. سرپرست او، ماریا را به دلیل حاملگی دائماً سرزنش می‌کرد. ماریا می‌گوید:

«این جور بحث‌ها فشار روحی شدیدی به من وارد می‌کرد که نزدیک بود بچهام را سقط کنم.»
 ترنا هرناوندز، کارگر ماشین‌سازی در مجتمع کارخانه‌ای «مانو مور روز»، می‌گوید: «خود شاهد بوده‌ام که هشت نفر از زنان همکارم را به دلیل حاملگی اخراج کردند. صد و هشتاد و سه نفر دیگر هر ماه به منظور مشخص شدن وضعیت حاملگی مجبور به آزمایش ادرار می‌شوند.» او می‌گوید: «مدارکی در دست است که حداقل پنجاه و شش کارخانه و شرکت در منطقه‌ی «ماولپاز» در مورد اخراج ما زنان حامله مقصرند.»

تبعیض جنسی و اخراج زنان باردار تنها محدود به بخش خصوصی نمی‌شود. دادگاه در این باره از کارگران اداره‌ی تأمین اجتماعی، اتحادیه‌ی دهقانان، شرکت دولتی نفت مکزیک گرفته تا کارکنان بخش آموزش فوق‌لیسانس کالج کشاورزی سند و مدارک زیادی دارد. سوزان مجیا زن محقق و پژوهشگر، باردار می‌شود. به بهانه‌ی فشار کار زیاد و حاملگی طبعاً زود خسته می‌شد. رئیس بخش او را از کار اخراج می‌کند. علت اخراج، عدم ثبت نام او در گذراندن دوره دکترا اعلام می‌شود که به علت کار زیاد، خستگی و حاملگی از آن سرباز زده بود. در حالی که همکاران مرد وی مجبور نبودند میان حفظ سلامتی و شغل یکی را انتخاب کنند. مجیا می‌گوید: «حاملگی زنان هیچ تأثیری بر شغل شوهران‌شان باقی نمی‌گذارد؛ زیرا آن‌ها مجبور به ترک شغل خود نمی‌شوند.»

دادگاه پذیرفته‌است که ثبت شهادت شاکیان کاری بس دشوار است. زیرا بسیاری از کارخانه‌داران و شرکت‌ها اخراج زنان را به خاطر بارداری قبول نداشته و هر یک دلایل دیگری برای اخراج زنان حامله ارائه می‌دهند. با وجود این‌که قوانین داخلی مکزیک تبعیض جنسی زنان کارگر را در مورد با حاملگی منع کرده‌است اما این قانون دائماً نقض شده و مورد مسخره‌ی کارفرمایان قرار گرفته است؛ به میزانی که شرکت‌های دولتی، یکی از شرایط کلیدی در استخدام زنان را انجام آزمایش حاملگی قرار داده‌اند. از این رو توجهی به تعقیب قانونی از جانب کارگرانی که به علت حامله بودن اخراج شده‌اند نمی‌کنند.

سازمان‌دهندگان این دادگاه اکنون از دولت مکزیک می‌خواهند که کنوانسیون ۱۵۸ سازمان بین‌المللی کار را، که مورد تصویب قرار گرفته، به مرحله‌ی اجرا بگذارند. این تصویب‌نامه می‌گوید که حاملگی نمی‌تواند دلیلی برای اخراج کارگران باشد. آن‌ها هم‌چنین خواهان اصلاح قانون کار فدرال مکزیک به منظور قدغن کردن آزمایش رادیوگرافی از زنان باردار (که برای سلامتی نوزادان بسیار خطرناک است) هستند. دادگاه متذکر می‌شود که هر